

بکسر نون و فتح شین ترشست معنی یک شست است که هفتین و درین وقت و صاحب باشد یک نون و در او سکون راه  
درال هر دو نقطه معنی بیت طریق و بیت نسبت و بیت نهج باشد بگویند بفتح اول بروزن زبون نوعی از جامه باشد آزا از حریر  
الوان باشد اندو در عربی معنی میشود باشد بگویند بفتح اول بروزن نمونه مخفف یک کون است که معنی یکسان و برابر و موافق باشد  
یک و نیم سائز معنی صفتی باشد از صنفاست سازگار و لا و نار و نوعی از نون سازندگی هم است یکیتا با نای قرشت بروزن  
سپه استار و معلوم باشد بیان چهارمیری همی ریای حطی با کاف فارسی مثل برسد لغت یگان  
بفتح اول و ثانی بالف کشیده و سکون نون معنی یک است که واحد باشد چه یکان یکان یکیک را گویند و معنی پمپل و مانند هم  
یکانند بروزن زمانه معنی پمپل و مانند و بهمتار و موافق باشد یکانند کوئی با کاف فارسی بروزن همانند جوی موم موحد  
را گویند بیان پانزی همی ریای حطی باللام مثل برسد لغت و کنایت یک بفتح اول و سکون  
این شجاع و دلا در و بهاد و در پهلوان را گویند و درها کرده شده و بسر خود کرده و مطلق العنان را نیز گفته اند و چیزی را نیز گویند  
که از چیزی آویخته باشند و بعضی گویند چیزی است که از چیزی برآمده باشد و دلی از غم و اندیشه فارغ را نیز گفته اند یلا کتک  
بکسر اول و بای امجد بروزن نکارستان نام دهی است مابین اسفراین و جرجان یلاق بفتح اول بروزن طلاق سفال شکسته را  
گویند که دران الطمر و اشیر بدست و گریه دهند و بکسر اول نام پادشاهی بوده است یلاق بروزن اسان جمع هلاست یعنی شجاعا  
در ایران و پهلوانان و دلاوران و نام پهلوانی هم بوده تورانی که بر دست پرن مبارز ایران کشته شد و او را پلانشان هم گفته اند  
یلا یلاق بفتح و بای حطی و در لام الف معنی بیابا باشد که تا کید در آمدن است و عبری تعال تعال میگویند یلا بروزن فردا  
شب اول زمستان و شب آخر یاز است که اول جدی و آخر قوس باشد و آن درازترین شبها است در تمام سال و در آن شب یاز  
ان شب آفتاب بروج جدی متحول و گویند آفتاب بنایت محس و نامبارک میباشد و بعضی گفته اند شب یلا یا از دم جدی است نام  
یکی از ملازمان عیسی هم بوده است یلاک بروزن فلک نوعی از کلاه است ملوک و سلاطین را با جعد و گوش یلاکن بروزن  
لکن منجیق را گویند و آن چیز است که در قلعهها سازند و بدان سنت و حال بجانب دشمن اندازند و با این معنی یلا حرف اول بای امجد هم  
آمده است یلاک بفتح اول و مهم و سکون ثانی قبا و جامه پوشیدنی را گویند و معرب آن یلاق است یلاک بفتح اول و ثانی و  
سکون نون و مهم و او کشیده و مهم دیگر زده عود هندی را گویند و بهترین آن عود مندرلی است و آن خوشبوئی از عودهای دیگر است  
یلاک بفتح اول و ثانی معنی رها و نجات و خلاص و رها کرده باشد چنانکه گویند اسب را بید کرده معنی سرپاد رها کرده معنی کج هم  
آمده است که در مقابل راست باشد و زن فاحشه و قبحه را نیز گویند و معنی مرز و پهلو هم گفته اند و معنی تنها و مفرد و دوان  
که از دودن و تازان که از تاختن باشد هم آمده است یلاک بفتح اول و ثانی و بای حطی و سکون شین نقطه دار و مهم نام  
کوهی است در حوالی قزوین که صورت حیوانات و غیر حیوانات هم در آنجا پیدا آیند هم سنگ شده و منجر کشته یلی نرگن بروزن  
پروین خواننده و سائنده را گویند و بدتد به ثانی هم گفته اند بیان شازی همی ریای حطی با مبر مثل برسد لغت  
لغت یلاک بفتح اول بروزن ملاک نام پادشاهی بوده است یلاک بروزن تمام مرغی است که آزابونیا میگویند بگویند  
بارای قوشت در سیم بروزن غمزه مردم گیاه را گویند و عبری بروج الصم خوانند بگویند بروزن نمرود نام جانی و مقامی است  
و مردم نازک طبیعت را نیز گویند و معنی شاخ درختی که نوجسته و نازک باشد و نهال درخت را هم گفته اند بگویند بفتح اول و سکون  
ثانی و سیم بنقطه بواو کشیده با روت نینک را گویند یلاک بفتح اول و ثانی و سکون کاف نام شهری و ولایتی است در سن خیزان

و شاهان اینور هم هست هر که باشد و بکسر اول در ترکی خوردنی را گویند **مُتْکَان** بضم اول و سکون ثانی و کاف فارسی بالف کشیده  
 بنون زده نام قصبه ایست از بدخشان که برصفت کاشغر واقع است گویند مدفن حکیم ناصر خسرو در اینجا است و بعضی گویند در سه  
 وزه اینجا است **یَمِیْنَتِی** بر وزن کینه معده را گویند که محل طبع طعام است در شکم **بِیَان** هفتاد هری ریای حطی **بَا**  
**وین** شامل بر شش **لَحْت** **یَدِیْکُو** بفتح اول و ثانی و سکون بای فارسی و لام هجاء و کشیده جا و معانی را گویند که از  
 مرشهر که اسباب و اسنعد و غله و آنچه از اطراف آورند در آنجا فرو شدند و بعضی کاروان و قافلدهم آمده است و اسباب و اسنعد را نیز  
 گویند **یَدِیْوَت** بفتح اول و سکون ثانی و بای ایجد هجاء و کشیده و بتای قرشت زده رستنی باشد که از اخر نوب بطنی گویند سیوه آن  
 سرخ بسیار می آید است و شاهبخت نامی بگوده که سفند دارد و بفارسی آن سیوه را گور و خوانند و درخت کوکنار را هم **یَدِیْوَت** گویند  
**یَدِیْوَت** با نای قرشت بر وزن مجنون صمغ سداب کوهی را گویند و بعضی صمغ سداب صحرائی را گویند **یَدِیْوَت** بفتح اول و سکون  
 ثانی و قاف بلفظ اندلس پندیر ماید را گویند و آن شیردان بره است و ببری انچه خوانند **بِنَت** بفتح اول و سکون ثانی و کاف فارسی  
 جانور است زرد رنگ و پیوسته در میان علف و گیاه می باشد و بعضی شکل و مانند دگر زردوش و قاعده و قانون و رسم را این  
 هم آمده است و بعضی نمکین و قاعده هم هست و بفتح اول در ترکی آستین را گویند **بِیْمَن** بفتح اول و هم سکون ثانی بلفظ اصل **بِیْمَن**  
 گیاهی باشد که میوه نیک شدن زخمها و جراحتها بجا آورند **بِیَان** هجده هری ریای حطی **بَا** و شامل بر بیست  
**و چهار لغت و کتابت** **بِوَت** بضم اول و سکون ثانی مجهول یک را گویند و ببری را مد خوانند **بِوَت** بر وزن خوب پوش  
 و بساط کرمانی را گویند که بدان خاسته را بیا را بید و باین معنی بجای حرف اول بای ایجد هم آمده است **بِوَت** بضم اول و ثانی مجهول بفتح  
 بای ایجد معنی آرزو باشد که ببری نمی گویند و بعضی خوامش داشتیان هم آمده است **بِوَت** بضم اول و سکون ثانی و فونانی مرگ علم  
 ستوران را گویند همچنانکه مرگ عام مردمان را و با گویند **بِوَج** بضم اول و سکون ثانی و جیم نام جانور است از چرندگان یعنی از جانورانی  
 که بسند راه می روند و بعضی چرندگان را هم گفته اند یعنی جانورانی که علف میخورند و هیچکدام شامه ندارند **بِوَج** بضم اول و سکون  
 اول بر وزن جوجه یعنی قطره باشد مطلقا اعم از قطره آب و خون و امثال آن **بِوَج** بضم اول و ثانی مجهول و فتح خای نقطه دارند  
 بنهایت لذت جماع باشد و بزرگی نان شک را گویند **بِوَج** بضم اول و سکون ثانی و ذای نقطه دار یعنی جستن و قمع کردن و جود  
 و طلب کننده باشد و نام جانوری هم هست شکاری کوچک تر از پلنگ و سگ **تول** شکاری را نیز گویند که کبک و تپه و دراج و امثال  
**آز** بقوت شامه و بوی پیدا کند و از سوراخ و ترک سنگ و بوته خار بر می آید و بعضی جیست و غیر هم بنظر آمده است **بِوَج** بضم اول و سکون  
 ذای نقطه دار بر وزن چوبک مصغر پوز است و آن جانوری باشد شبیه بپلنگ و بعضی غلطیدن و مراغه کردن جانوران هم هست  
**وسک** **تول** شکاری را نیز گویند **بِوَج** بضم اول و سکون ثانی و موزه یعنی پوز است که سگ **تول** شکاری و غلطیدن جانوران در خاک باشد  
 و نام کدائی بوده است در نهایت ابرام و سماجیت و تنه درخت را نیز گویند **بِوَج** بضم اول و سکون ثانی و کاف فارسی  
**بِوَج** بضم اول و سکون ثانی و کاف فارسی و کاف سیخ آهنی را گویند که بالای تنه میزند و بریان را بران سیخ آورند و بعضی **بِوَج**  
 گویند که **بِوَج** بضم اول و سکون ثانی و کاف سیخ آهنی را گویند که بالای تنه میزند و بریان را بران سیخ آورند و بعضی **بِوَج**

آنهاست

شده است و آن چیزی باشد مانند کرد بالشی از لند و غننه که خیزان راتک کرده بر روی آن بکستند و برشور و سپا انداخته  
 اف فارسی بالف کشیده بروزن بونان میگردان و مشیر آدمی و حیوانات دیگر باشد و روده پاک نکرده کوسفند را نیز گویند  
 لایخ بالام بروزن سوراخ مکان سراب و بیاب و دور از آبادانی را گویند پوتن بضم اول و سکون ثانی و نون بمعنی فلز و فلز  
 بدند و غننه زین را نیز گویند و نام رودخانه هم هست و رنگ و لون را هم گفته اند همچو آذر بون که بمعنی آذر کون است بمعنی آتش  
 ت پوتن با نون بروزن توران نام ولایتی است که اکثر حکما از آن ولایت بوده اند و سکندر آب در آن انداخته و خراب کرد  
 م پد رنطلی هم هست که بونان منسوب با و است پوتن ی ر ی های ه ای شد کنایه از رفتن روز آمدن شب باشد  
 باز نوی هر ی ری ای حطی با های هوی مثل برسد لغت همان بفتح اول بروزن دهان بلند  
 رو بازند بمعنی بز دانست که یکی از نامهای خدای تعالی باشد جل جلاله مهوی بفتح اول و ضم ثانی و سکون و او در ال بنقطه  
 ف کشیده نام برادر یوسف است از مادر دیگر مهوی کنی بفتح اول بروزن سیو خانه پارچه زردی را گویند که پودرا  
 باشد خود و نیز تا امتیاز میان ایشان و مسلمانان باشد گفتار پستما از کتاب بر همان قاطع ی رنگات  
 مرقه معنوی بر هفتای و یک لغت و کتابت آری مرا قی بفتح اول و ذال نقطه و رای بنقطه هر دو بالف  
 بده و قاف بختانی رسیده بعضی گویند این لغت بونان است و بعضی دیگر گویند رومیست و آن دوایی باشد که بفارسی  
 له گویند و از جمله سموم است خصوص کرک و سلک را در حال میکشند و در عربی خانق الکلب و قائل الکلب گویند بعرمان  
 بر بر ی کن کنایه از دانسته تحمل کردن و گذراندن حرف پهلو دار باشد از اسبای حین یفت بضم بای فارسی و سکون  
 مادی را گویند که در وقت چراغ کشتن و آتش روشن کردن از دهن برآید بضم بای امجد و سکون هم چوبی باشد سرخ  
 بیان چیزها رنگ کنند و بضم اول و قاف اهل بمن درخت و اتوره را گویند که عوام تا نوله خوانند خوردن قدری از آن مسوی  
 رد بصر بفتح اول و سکون هم معروفست که تقبض و مخالف زرباشد و دست از روی قهر و غضب بر سر دستار کسی زدن  
 ام تار کننده ایست از جمله تارهای ساز عود و شد عود و آن تار پنجم است و نام قلعه هم هست از توابع کرمان محرم کن  
 لیمای فرشت و های عطی و سکون رای بنقطه دار ساکن بمعنی حرامزادگی کردن باشد گویند این لفظ را فارسیا وضع کرده  
 و از حرامزاده مشتق است تعویذ آسمان کنایه از جوزاست و آن برج جوزاست که سیم است از جمله دوازده برج ملک  
 حج بفتح جیم فارسی و سکون جیم امجد طبعی باشد که از چوب بافتند و بدان غله بیاورد دهند حجا بفتح اول که جیم باشد و جیم  
 لغت کشیده نام پرنده ایست سپاه که بر آزاب تیر نصب کنند و بعر بی عقاب خوانند ححی بضم جیم و های بنقطه بختانی  
 شده نام یکی از اکابر است که دانسته خورد را بد بوانگی و جنون و مسخرگی انگنده بود گویند روزی در محفلی خوش طبعی خوشی کرد  
 لبند خوبی گفت کسی متوجه آن نشد از غصه آن چون بجان رفت چرخه ماد را خود را شکست چرت بکسر هم فارسی و سکون  
 او کاف هر دو فارسی خاریشت را گویند حشر ما بفتح های بنقطه و ثانی مثلند و سکون رای بنقطه و هم بالف کشیده  
 زعی از بود و ناست و از ابهر بی نفع گویند کشف قفل بفتح های بنقطه و سکون شین نقطه دار و فای بختانی کشیده  
 فای دیگر مفتوح بلایم زده شقاقت را گویند و آن زردک صحرائی است اگر زن آبتن بخورد بر کبر و میخنداند و آزاره شفیقل  
 هم میگویند که بجای حرف اول های هوز باشد چکول با خای نقطه دار و جیم فارسی بروزن و معنی کشکول است که کداو  
 بدانی کشنده باشد چه کاسه کشکول کاسه کدا را گویند د چا تر بضم وال امجد و جیم فارسی بالف کشیده و برای فرستادن زده

و هم در ای بنقطه  
 و هم در ای بنقطه

رسیدن و ملاقات کردن دو کس باشد بیکدیگر بیک ناکاه **مَرَر** بفتح راء فرشت و راء بفتح زای بفتحه بلف کشیده بلف زید  
 و بازند گوش را گویند و بهر چه اذن گویند **مَرَجُوه** که کاتب از بهشت غیر سرشناس **مَرَعْنای صاحب**  
 کاتب از ستاره زهره باشد **مَرَبْک** بفتح زای نقطه دار و سکون بای فارسی معنی راست و درست باشد **مَرَبْک** بفتح زای  
 نقطه دار و جیم فارسی زن نوزائیده را گویند تا بیچاره روز **مَرَبْک** و **مَرَبْک** تا بفتح زای نقطه دار و سکون زای هوز و ضم را  
 ترشت و سکون و او و فتح نون و کسر فوقانی و راء بفتح ساکن و بای ایجد بلف کشیده بلف زید و بازند مرغ خانگی را گویند  
**مَرَبْک** بفتح زای هوز و زای فارسی بروزن و معنی رجه است و آن ریهائی باشد که در خاتها بینند و لنگی و قلیف در رخسار  
 رخوت بران اندازند **مَرَقْوَم** بفتح زای نقطه دار و قاف بواو کشیده درختی است که سفوف یا صمغ آن درخت است **مَرَقَال**  
 بازو کاف هر دو فارسی بروزن و معنی زغال است که انیکست باشد **مَرَبْک** بفتح سین بفتحه و ضم جیم فارسی و سکون  
 کاف بر جسن کلو باشد و آنرا بر پی فواق گویند و نان خورشیدی را نیز گفته اند که از شهر روم است و شیب سازند و آزاد و رایج  
 میگویند **مَرَبْک** باشد و رجه فارسی بروزن و معنی سبک است که جسن کلو باشد که فواق است و نان خورشیدی  
**مَرَبْک** بفتح سین و زاهر و نقطه دار و سکون و او بلف زید و بازند کلاه کار و مجرم را گویند **مَرَبْک** بفتح سین و فاق  
 حلی و سکون خای نقطه دار و راء بفتحه صغیر باشد که نام قلعه است در فارس گویند تختگاه دارای بن دارا بوده  
**مَرَبْک** با صا و بفتحه و قاف و لام بروزن مهتاب نام ولایتی است از روم و بعضی گویند ولایتی است از ترکستان **مَرَبْک**  
 بفتح طای حلی بروزن و معنی بیدن باشد که حرکت کردن و بر جسن است مراعات آدمی و حیوانات و بکارها **مَرَبْک** کشتن  
 طش **مَرَبْک** بفتح طای حلی و سکون نای مثلث و راء بفتحه مفتوح میم زده مورچه زرد کوچک را گویند **مَرَبْک** بفتح طای حلی  
 و خارشین هر دو نقطه دار بروزن آهنیون بلف زای و وابست که گاهی بدان پیکان نیز و خنجر و شمشیر از مرآه آلود کنند و بعضی  
 گویند لفتار معنی است و بجا خای نقطه دار نام نظر آمده است که **مَرَبْک** بفتح طای حلی و سکون فاق  
 صد آواز هر چیز باشد عموماً صدای دندان بر هم خوردن را گویند خصوصاً **مَرَبْک** بفتح سین بفتحه و فوقانی شد بلف کشید  
 و بیای ایجد زده نام شخصی است که صنایع خاها برده و آن پارچه است موج دار که از ابریشم می باشد **مَرَبْک** بفتح سین بفتحه  
 سکون طای نقطه دار و فتح لام و بهم ساکن بیفتن نبل را گویند و نبل خضاره است و همه که زنان را بر روی بندند بر آن است  
**مَرَبْک** بفتح سین نقطه دار و بای فارسی و سکون کاف کبابی است که از آن خنجر و یو یا فاند **مَرَبْک** بفتح سین بفتحه  
 و ضم نای مثلث شده کاتب از اندک و بسیار و نیک و بد و قوی و ضعیف و توانگر و درویش و هر دو چیز است که قبض هم باشد  
 سوای لاغر و ضعیف که آن معنی مر پیست **مَرَبْک** بفتح سین نقطه دار و فتح جیم فارسی و سکون کاف سازی است معروف  
 که نوازند و آزاد در این زمان کانی میگویند و بعضی طنبور را **مَرَبْک** بفتح سین نقطه دار و سکون جیم و بهم معنی  
 بروزن مغلوبه و ذق و غول را گویند **مَرَبْک** بفتح سین فارسی و سکون جیم فارسی معنی را گویند که بر زبانها و مباحث مردم افتاده  
 باشد لیکن بعنوان سرگوشی و غیب بهم گویند **مَرَبْک** بفتح سین فارسی و سکون کاف بفتحه و لام کاتب از دنیا عالم  
 سفلی است **مَرَبْک** بفتح سین و ضم نای و ضم نای بفتحه بواو کشیده و کسر لام و مخانی بواو کشیده و بیون زده بلف زای حنا را گویند  
 و آن چیزی است که جهت خضاب بر روی دست و پای بندند **مَرَبْک** بفتح سین فارسی و سکون طای دیگر آواز صدای در میدان  
 درندگی و صدای و غیره را گویند **مَرَبْک** بفتح سین فارسی و سکون بهم چاوری باشد که نگار چنانچه در تصویر بندند و بدان





کلام الله ناطق معنی تنزیل ربانی  
 علی مفتاح کنج معرفت باب علوم حق  
 شهنشاها مزوم حدیث اگر گویم بدان ماند  
 نوی آن نقطه با افسر سبع المثانی را  
 کجا بر قدسیا جبریل میزد کاف بالائی  
 نبی تا بر سر تها د تاج انما نامد  
 علوم اولین و آخرین در نزد پیغمبر  
 چه شد سرد فتلوح از قلم جاری بنام تو  
 شود کرما سوامنشی داشت تا صف محشر  
 خجل از نارسائی کرد داند ر کاخ جاه تو  
 و فیضت گشت در کاشن ز جودت رفت <sup>رسائل</sup>  
 دم تو <sup>تخت</sup> همدی با عیسی مریم  
 دان کام زد بر ذروه کردن  
 خد یومصر میزد تکب بر اورنگ سلطانی  
 نوی شاهنشده دین دست خواب زوی پیغمبر  
 درون دلش هر در ماندۀ اللف تو مرهم  
 در کدات خرم کعبی در رضاتو  
 تش را قدر بگرفت تخت ترا  
 زد کاشن این برها قاطع را  
 مصر عیار بیخ انماش

کتاب علم و عرفان کاتب مجموعۀ فرقان  
 وصی مصطفی سلطان دین مولای انرجان  
 حدیث ذره از خورشید و ذکر قطر از عماران  
 وزان کبیم الله آمد تاج هنر سوره قرآن  
 بمکتب خاندان عمری نبودی کر ز شاگردان  
 خطاب آیه الیوم اکملت از بر بردان  
 بعهد مهذب خواندی هم از مشکل هم از آسان  
 ازان محفوظ حوامد بفقو خرد کهوان  
 کی از فضل تو آرد در قلم دیباچه دیوان  
 اگر ناطلس چرخ آیدت از بهر شادروان  
 خلیل از نار مژدی و نوح از ورطه طوفان  
 نکشتی کر ز رحمت دلنواز موسی عمران  
 کجا از رود نیل آسود از فرعون بی ایمان  
 اگر نامت نبود حر ز یوسف در چن کعبان  
 طراز سدره و طوبی قسیم جنت و نیران  
 دل پر درد هر بیچاره را مهر تو در میان  
 بدی و پراننداش ایران بدی کاشانده اش کاشان  
 فلک آورد بخشش را ز ایران سوی هندستان  
 کشیدی خامدش بر صحف انکلیوز خط <sup>بلاوان</sup>  
 ز پیر عقل گفتا که چه سر کشند و حیران

رقم زده خادمان از لطف حق نقش کتابی را که باشد کج علم و کان فضل و معدن عرفان  
 بگو شد از کف و کلات من این صرع بنا و بخش  
 ز لطف ایزد اندر میبستی اتمام این برهان  
 ۱۲۵۱

بمخبر کنی که لایق الفیض است اهل الفیض اهل الفیض اهل الفیض اهل الفیض  
 و طایفه ای که از لطف حق بهره مند شده اند و از لطف حق بهره مند شده اند  
 و طایفه ای که از لطف حق بهره مند شده اند و از لطف حق بهره مند شده اند  
 و طایفه ای که از لطف حق بهره مند شده اند و از لطف حق بهره مند شده اند